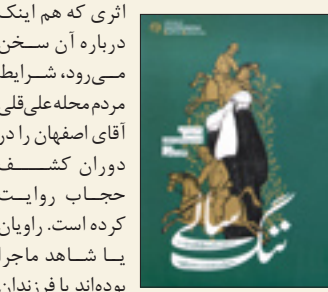


جستار ها و یافته‌هایی درباره «نگ‌سالی»

روایتی از هفت سال دفاع مقدس!

■ محمدرضا کائینی



آنانند. این پژوهش به دست‌فاظه دره‌گزینی انجام شده و انتشارات راه‌یار آن را به چاپ رسانده است. ناشر در دیپاچه خویش بر این مجموعه درباره آن آورده است:

«در سال‌های آغازین قرن چهاردهم که مصادف بود با روی کار آمدن رضامک‌سیم، ایران در مسیر جدیدی قرار گرفت. این‌مسیر را منورالفکری غرب‌به‌با طراحی انگلیس و اتکا به مسلسل پهلوی، پیش روی ملت ایران گذاشت. قرار بود ادامه راه کشورهای اروپایی و تمدن غرب برای ایران م‌ترقی باشد و برای رسیدن به مقصود، از متحدالشکل کردن لباس‌ها، ممنوعیت روضه و کشف حجاب زنان سخن رفت. جامعه دینی و سنتی ایران، طبیعتاً با این جریان ضددینی و منطح مقابله کرد. طلیمه این مقابله فرهنگی، در تیر ۱۳۱۴ و در مسجد گوهرشاد رقم خورد و بیش از صدها نفر از متحصنین در مسجد گوهرشاد، به شهادت رسیدند و مخفیانه در گورهای دسته‌جمعی دفن شدند. این تازه آغاز ماجرا بود. مقابله و مقاومت فرهنگی مردم در برابر قانون ممنوعیت روضه و اتحاد البسه و کشف حجاب رضاخانی، از سال ۱۳۱۴ تا سقوط حکومت رضاحان در سال ۱۳۲۰، هفت سال طول کشید. در این سال‌ها بسیاری از زنان غنیم، از ترس قانون م‌ترقی کشف حجاب از خانه بیرون نیامدند، از تحصیل بازماندند،



■ برخی از زنان عشایر

پس از رویداد کشف حجاب رضاخانی

بیمار شدند و بسیاری با بیماری در خانه‌شان از دنیا رفتند؛ هزاران زن ایرانی زیر چکمه قزاق‌ها، مجروح و حتی شهید شدند. هزاران نفر از مردم ایران از برگزازی مجالس روضه محاکمه و منع شدند... به عبارتی دیگر اولین زمرمه‌های تغییر لباس، در سال ۱۳۰۶ آغاز شد. ۲۹ اسفند ۱۳۰۶ خانواده رضاشاه برای حضور در مراسم تحویل سال، بدون حجاب کامل، به زیارت‌حضرت معصومه(س) رفتند. خبر این جسارت به گوش مردم و شیخ محمدتقی باقی رسید که از روحانیان قم بود. ابتدا به خانواده شاه پیام داد که اگر مسلماندین نباید با این وضع حضور یابید اما وقتی دید پیام مؤثر نبوده، خصماً به حرم رفت و به خانواده شاه اخطار داد. شاه با شنیدن این خبر، به قم رفت، با چکمه وارد حرم شد و باقی را به فحش و کتک گرفت. باقی دستگیر و از قم تبعید شد. این نخستین مخالفت آشکار رضاشاه با روحانیان بود. در گام بعدی، رسمی کردن تغییر لباس در دستور کار قرار گرفت و لایحه آن تقدیم مجلس شد. با تصویب شدن طرح، لباس رسمی مردان شد: کلاه پهلوی، لباس کوتاه ام‌ز نیم‌تنه قه‌ری یا یقه بر گردان، پیراهن و شلوار. روحانیان هم از این قاعده مستثنی نبودند، مگر طبقه خاص مثل مراجع تقلید، مجتهدان، طلاب مشغول به تحصیل ققه و چند گروه دیگر. بقیه روحانیان نیز می‌بایست به دادن آزمون و تصدیق وزارت معارف، برای پوشیدن لباس جواز دریافت کنند.

مقاومت فرهنگی بدیع و مهمی با محوریت زنان در ایران شکل گرفت که باید آن را هفت سال دفاع مقدس نامید، اما قصه‌های این مجاهدت فرهنگی هنوز ثبت و ضبط نشده است. حال که بیش از ۸۰سال از این برهه می‌گذرد، ضروری دانستیم تا روایت‌های شفاهی و اسناد برچامدانه از این غیرت تاریخی را ثبت و روایت کنیم تا آنچه با عنوان ایران نوین رضاخانی مطرح می‌شود را پیش چشم نسل حاضر و نسل‌های بعد ترسیم کنیم...»

■ مریم صادقی‌پری

میرزا ابوالفضل گلپایگانی در میان مبلغان بهائاتی جا‌گاهی داشت که عباس افندی، رهبر دوم بهائیت به او لقب ابوالفضایل داده بود. گلپایگانی سال‌هایی طولانی از عمر خود را صرف تبلیغ برای این فرقه کرد و خدمات زیادی از تألیف کتاب در زمینه‌های مختلف از جمله عقاید و تاریخ تا بیخ تا انجام سفرهای تبلیغی برای پیشبرد اهداف آن به انجام رساند. با وجود سال‌ها حضور و خدمت به تشکیلات بهائیت، قرآنی چند مبنی بر رویگردانی وی از این جریان وجود دارد که در این مقال مورد بازخوانی قرار گرفته است. امید آنکه بهائی پژوهان و عموم علاقه‌مندان را مقید و مقبول آید.

■ ■ ■

■ ابوالفضل گلپایگانی که بود؟

میرزا ابوالفضل گلپایگانی در سال ۱۲۶۰ق در شهر گلپایگان به دنیا آمد. پدرش میرزا محمدرضا مجتهد معروف به شریعتمدار از علمای مطرح در گلپایگان، اصفهان و سایر نقاط ایران بود.^(۱) علاوه بر محضر پدر، اوحدوسه سال در اصفهان به آموزش دروس حوزوی پرداخت و در سال ۱۲۹۰ق به تهران آمد. پس از حضور در تهران به مدت سه سال در مدرسه حکیم هاشم-که به مدرسه مادر شاه معروف بود-، به ادامه تحصیل پرداخت و بعد از آن به سبب آشنایی با محمدهادی صحاف از بهائیان اصفهان به بهائیت گروید. شیخ عبدالسول نیز شیرازی، علت پیوستن ابوالفضل گلپایگانی به بهائیت را مشکلات مالی می‌داند و از قول مرحوم حکیم ربط می‌نویسد: «او [گلپایگانی] عالمی نحیر از یرک و ماهراً و حکیمی با تقریر آیین کردن مسافرت کرد. یک دفعه دیدم، کتاب فراد را در اثبات مذهب بهائیان نوشت و طبع و نشر گردید. ملاقاتش چنین است، خود را آن قدر زحمت بافندگی نمی‌دهد که ناحقی را به صورت حق در آورد. می‌خواستی خود دعوی کنی، چراناقبلی را قبول کردی؟ چرا ناشایسته‌ای را شایسته نمودی؟... جواب داد تمام اینها درست و بموقع است و ملافت هم باید بینم، ولی خبر از گرسنگی نداری! یا آید! اجازه می‌داد که پس از این همه ریاضت و مجاهدات و تحصیلات از گرسنگی بمیرم یا از بهرنگی هلاک شوم؟ من ابوالفضل گلپایگانی! به تمام وسایل متوسل گشتم، فایده ندیدم، در خانه علما رفتم، اعتنا نکردند. به اعیان ملتجی آینه جوینده، پناه برنده! شدم، مرز نپذیرفتند و اینها آبهائیان! به من اقبال کردند. متاع کساد مرا به قیمت خوب خریدند. برای حفظ جان و به دست آوردن نان به اضافه منظور کشیدن انتقام، به روی حق گذاشتم و ناحقی را احق! جلوه گر ساختم...»^(۲)



عبرت‌های زندگی و زمانه میرزا ابوالفضل گلپایگانی در آینه خوانشی مستند

تبلیغ‌گری که مسلک خویش را باطل یافت و آن را ترک گفت

در کتاب ابوالفضل گلپایگانی

در کتاب علینقی خان ششی عباس افندی در عکا



آنچه از منابع مکتوب به خصوص خاطرات افسرد برگشته از بهائیت مشاهده می‌شود، میرزا ابوالفضل گلپایگانی در ابتدا به دلیل فقر و مشکلات معیشتی، جذب بهائیان شد و علم و دانش خود را در خدمت آنها و برای تبلیغ این تشکیلات به کار گرفت. چنین به نظر می‌رسد که وی با وجود علم به باطل بودن عقاید این جریان، همچنان به تبلیغ و عضویت در آن ادامه داد، اما در اواخر عمر با مشاهده جنایت‌های فجیع این فرقه، مانند آنچه در خصوص زعیم‌الدوله اتفاق افتاد از بهائیت دلسرد و رویگردان شد و آن را ترک گفت

جوانانی با معلومات پرورش داد که بعضی از آنها به وی ارادت یافت‌ه، بعداً به شرف ایمان مشرف شدند، مانند استاد جوامرمد که از تبلیغ شدگان او بود و ملاپهرام که او نیز مؤمن شد...»^(۱)
میرزا ابوالفضل گلپایگانی در اوایل سال ۱۳۰۰ق، برگزاری جلسات بهائیت با حضور میرزاهمدی دهجی در تهران منجر به شکایت برخی روحانیون به ناصرالدین شاه و دستگیری تعدادی از بهائیان از جمله میرزا ابوالفضل گلپایگانی شد.^(۲) او بعد از سیری گشتن ۲۲ماه از حبس آزاد و در سال ۱۳۰۳ق، تهران را ترک کرد و برای تبلیغ بهائیت به مدت سه سال به مسافرت در نقاط مختلف ایران پرداخت و سپس در ادامه فعالیت‌های تبلیغی، راهی عشق‌آباد شد که در آن زمان بهائیان زیادی در آن حضور داشتند.^(۳) او در ادامه مأموریت‌های تبلیغاتی خود سفرهایی به نقاط مختلف جهان از جمله مصر و آمریکا کرد. در سال ۱۳۱۸ق به همراه علیقلی نبیل‌الدوله به آمریکا رفت و مدت سه سال در آن کشور به تبلیغ بهائیت پرداخت.^(۴)

عباس افندی توجه خاصی به ابوالفضل گلپایگانی داشت و او را لایق کارهای مهم می‌دانست، از این رو وقتی که تصمیم گرفت در کشورهای غربی پایگاهی تبلیغی ایجاد کند، دست‌نیز به سوی ابوالفضل گلپایگانی دراز کرد و او را برای این امر خطیر مأمور ساخت و به استعداد طلبید. او در این مسیر، مسافرت‌هایی به اروپا، آمریکا، مصر، ترکستان و سوریه کرده و چندین کتاب به حمایت از مرام بهائی نوشت که از جمله آنها: «کشف‌الغطاء»، «دُرر بهیه»، «حجج بهیه»، «برهان لامع»، «رساله ایوبیه» و «رساله اسکندریه» است. وحید را فتی از نویسندگان بهائی در مقدمه‌ای که از وی در کتاب زندگی، آثار و خاطرات اشراق خاوری آمده است، نام ابوالفضل گلپایگانی را در کنار اسدالله فاضل مازندرانی و عبدالحمید اشراق خاوری قرار می‌دهد و از آنها بنا تعبیری چون علمدار ی‌باد می‌کند که مجاهدات زیادی برای تدوین کتب بهائی به کار بسته‌اند. به گفته او: «ابوالفضایل در سلسبیل تحقیق به این مواضع به غور و تعمق در کتب الهیه پرداخته و رسایل عدیده را به رشته تحقیق درآورد و رفع شبهات نمود به دفاع از معتقدات اهل بهاء پرداخت. اعتراضات و ایرادات اهل ا رتاب را پاسخگو شد...»^(۵)

شخصیت علمی میرزا ابوالفضل گلپایگانی برای بهائیان از اهمیت بسیاری برخوردار است. چنانکه عبدالبهاء درباره او می‌گوید: «اسباب راحت ابوالفضل را می‌پناه نامید، او عبارت از نفس من است...»^(۶)
منابع بهائی از وی با اوصافی چون: «بزرگ‌ترین مبلغ دانشمند و فاضل ارجمند در امر بهائی» و «فضل الفضلاء» المتبحرین و اکرم العلماء المتأخرین، صدر البیان حضرت ابوالفضایل آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی (نورالله مضجعه) یاد می‌کنند.^(۷) حسن موقرب‌الویزی از بهائیان سرشناس از گلپایگانی این گونه یاد می‌کند: «میرزا ابوالفضایل گلپایگانی از جانب حضرت ولی‌ام‌الله به نام یکی از حواریون

نوزده‌گانه حضرت بهاء‌الله نام برده شده است. او یکی از علمای مشهور عصر خود بود و از لحاظ دانش و احاطه علمی، در بین پیروان جمال قدم چه در شرق و چه در غرب، بی‌نظیر به شمار می‌رود...»^(۸)
آثار میرزا ابوالفضل همچون کتاب: فراند، کشف‌الغطاء و تصحیح و تعلیق ادوارد براون در زمره مشهورترین و مهم‌ترین کتب بهائیت قرار دارد و جز این باید به مأموریت‌های مهم تبلیغی او در روسیه و آمریکا و دیگر نقاط اشاره کرد که به فرمان عباس افندی صورت گرفته است.

■ **مبلغ و تاریخ‌سازی برای بهائیان**

پس از اینکه ادوارد براون، کتاب نقطه‌الکاف نوشته حاجی میرزاجانی را منتشر کرد، عبدالبهاء به میرزا ابوالفضل مأموریت داد تا رده‌ای بر آن بنویسد. نگارش کتاب با مرگ میرزا ابوالفضل به پسر دایی‌اش سیدمهدی منتقل شد، اما زمانی که آماده چاپ بود، حیف‌ا به اشغال قشون انگلیس در آمد و عبدالبهاء، اوضاع را برای چاپ آن مناسب ندید.^(۹) نگارش رديه بر نقطه‌الکاف و موهون ساختن و بی‌اعتبار جلوه دادن این کتاب برای عباس افندی و دستگاهش جنبه حیثیتی یافته بود و به همین دلیل نیز همواره بر لزوم تألیف این رديه و تسریع در انجام آن، تأکید و سفارش می‌کرد. ابتدا کار نگارش کشف‌الغطاء از سوی ابوالفضل گلپایگانی شروع شد، اما تألیف آن را در نیمه راه متوقف کرد و سرانجام نیز بدون آنکه نگارش آن کتاب را به پایان برد، چشم از جهان فروبست و عباس افندی مجبور شد برای تکمیل آن کتاب از دیگر مبلغان و نویسندگان مشهور مانند: سیدمهدی گلپایگانی، میرزاانعم اصفهانی و قاضی کمک بگیرد و با حفظ مطالبی که ابوالفضل گلپایگانی در کشف‌الغطاء نوشته بود و با استفاده از یادداشت‌های باقی‌مانده وی، نگارش کتاب کشف‌الغطاء را به پایان رساند.

■ **رویگردانی گلپایگانی از فرقه بهائیت**

تاخیر و تعلل ابوالفضل گلپایگانی در اتمام کتاب کشف‌الغطاء که عاقبت هم پس از مرگ ابوالفضل، توسط دیگر نویسندگان بهائی و با استفاده از یادداشت‌های وی تکمیل شد، نکته‌ای سؤال‌انگیز و قرنیه‌ای در خور توجه، در تأیید شایعات موجود مبنی بر دلسردی و ندامت گلپایگانی از بهائیت است. می‌دانیم که پس از انتشار نقطه‌الکاف از سوی براون، عبدالبهاء به سرعت به آن واکنش نشان داد و گلپایگانی را مأمور نوشتن رديه بر ضد آن کرد. از این زمان یعنی سال ۱۳۲۸ق تا مرگ گلپایگانی در ۱۳۳۲ق، او برای نگارش رديه بر نقطه‌الکاف-که همان کتاب کشف‌الغطاء باشد- سال‌ها فرصت داشت و این در حالی بود که او‌لااو نویسنده توانایی بود، به طوری که کتاب قطور «حجج البهیه» در استدلال بر حقانیت بهائیت را که بالغ بر هزار صفحه بود در مدتی کمتر از یک سال، آن هم در حین سفر به اروپا و آمریکا نگاشت.^(۱۰) علاوه بر کتاب نقطه‌الکاف، کتاب دیگر به نام «مفتاح‌باب‌الابواب» توسط میرزا مهدی‌خان زعیم‌الدوله تبریزی به رشته تحریر درآمد. میرزا مهدی‌خان، سال‌ها در مصر به شغل طبابت و نشر روزنامه حکمت اشتغال داشت. او به علت بی‌خبری مسلمانان مصر از تاریخ، اعمال و عقاید بابی‌ها و بهائی‌ها، مدتی دست از انجام کارهایش کشید و کتابی مفصل در حدود ۲هزار صفحه به نام مفتاح باب‌الابواب در شرح بهائیت نوشت که به دلیل هزینه بالا و وقفه طولانی در چاپ، تنها ۰۰صفحه از آن را منتشر کرد. در این زمان ابوالفضل گلپایگانی از آمریکا به مصر آمده بود و در مصر، بیروت و عکا در سفر بود. او در مسافرت به بیروت، مدت اقامتش در این شهر طولانی شد و سعی کرد رده‌ای بر کتاب مفتاح باب‌الابواب بنویسد که بر اثر مخالفت عبدالبهاء، سرانجام به مصر بازگشت. عبدالبهاء در خواست گلپایگانی برای نوشتن رديه را نپذیرفت و پس از گذشت یک ماه از حضور گلپایگانی در مصر، زعیم‌الدوله به طور مشکوکی از دنیا رفت.^(۱۱)

از سوی دیگر می‌توان علت سستی و تعلل ابوالفضل گلپایگانی را در برخی منابع دید. نوال‌الدین چهاردهی از زبان ذبیح پهلوز، نویسنده مشهور ایرانی که در ایام جوانی در مصر تحصیل کرده و از نزدیک میرزا ابوالفضل گلپایگانی را دیده بود، می‌نویسد: «برای‌به آنچه از آثار گلپایگانی برخوردار کرده و آنچه از استاد پهلوز شنیده، میرزا ابوالفضل در ادبیات فارسی و عربی توانا و... در فن تاریخ صاحب‌نظر و بی‌اعتقاد به بابی و بهائیت و معتقد به وحدانیت خدا و عدم ایمان به ادیان بود و اواخر حیات در اینکه در استخدام بهائیت بود، سخت نادم و پشیمان بود...»^(۱۲)
عبدال‌الحسین آیتی، صبحی و نیکو، هر سه از مبلغان و نویسندگان برگشته از بهائیت به رویگردانی ابوالفضل از این جریان در اواخر عمرش شهادت داده‌اند. به گفته صبحی، میرزا ابوالفضل گلپایگانی سرانجام از این گروه دلسرد شد و سال‌ها خوشی برگزید و کارهایش به پایان رسید.^(۱۳)

میرزا حسن نیکو در جلد اول کتاب خود، ضمن معرفی آن دسته از مبلغان بهائی که اعتقادشان تدریجاً از بهائیت سلب شده و عباس افندی آنها را با لطافت الحیل و به قول نیکو به وسیله الطاف و اظهار محبت نگهداری می‌کرد که مبادا فساد برگشتن آنها از بهائیت در جامعه بهائی بیشتر تأثیر منفی گذارد از ابوالفضل گلپایگانی یاد می‌کند و می‌نویسد: «چنانکه میرزا ابوالفضل گلپایگانی را که در اواخر فیمیده بود گول خورده و مخصوصاً در قاهره مصر گفته بود: آن افندی رجل سیاسی و خدعنا بروحانیت‌ه به همین

ا‌دوشنبه ۱۰ بهمن ۱۴۰۱ | ۸ رجب ۱۴۴۴|

محبت‌ها نگهداری کرد تا عمرش در گذشت و همچنین سایرین را نگهداری می‌کرد و وقتی عمرشان نیز درمی‌گذشت، مناجات بالابلندی که تمام وصف حالت ایمانیه او بود، برایش می‌گفت تا سایرین بفهمند و تصور کنند که آن هم از اغنام الهی بوده، مثل مرحوم ادیب امیرزا حسن ادیب طالقانی، دستیار مشهور عباس افندی در ایران عصر قاجار! که به اصطلاح بهائیان از ایادی امرالله بود و شخصاً او را ملاقات کردم و فهمیدم بهائی نیست شد و خودش نیز نادم بود، ولی چون اواخر عمرش بود نتوانست اظهار عقیده کند تا فوت شد، فوری یک مناجات مفصلی برایش نوشت و حاجی امین آسنودقدار وجوه به اصطلاح شرعیه بهائیان! نیز مأمور به قرأت و خواندن آن مناجات در مجامع و محافل بود...»^(۱۴)
او در جلد دوم فلسفه نیکو، عطف به مطلب فوق، خاطرنشان می‌سازد: «با سابقه‌ای که از مرحوم میرزا ابوالفضل گلپایگانی دارم، چنانکه در جلد اول اشاره شد، به اینکه اخیراً آن مرحوم به نیرنگ‌های میرزا بهاء و میزا عباس عبدالبهاء! واقف گردید و با قلبی خون‌پالا در زاویه قاهره می‌خزید و به واسطه پیری و ضعف مزاج، آن توانایی در خود ندید که خط بطلان بر دفتر تحریرات خویش بر کشد یا اجل مهلتش نداد که حیل و دسایس شریعت‌سازان را چون آواره و نیکو شرح دهد و اقرار نماید بر اینکه دلایل و براهین کتّاب فراندش چون از درخت پوسیده کذب و افتراء میرزا آبهاء! اخذ شده، درست نیست...»^(۱۵)

با این همه ابوالفضل گلپایگانی، با این پایگاه و جایگاه مهم در بین فرقه از کسانانی است که شهرت دارد در اواخر عمر از این مسلک نادم و رویگردان شده است. مهدی بامداد در شرح حال ابوالفضل گلپایگانی با اشاره به جایگاه مهم او و تأثرش در بین بهائیان می‌افزاید: «معروف است که در اواخر عمر از بهائیت برگشته و دوباره به دین اسلام گرویده است.»^(۱۶)

■ **کلام آخر**

آنچه از منابع مکتوب به خصوص خاطرات افراد برگشته از بهائیت مشاهده می‌شود، گلپایگانی در ابتدا به دلیل فقر و مشکلات معیشتی جذب بهائیان شد و علم و دانش خود را در خدمت آنها و برای تبلیغ این تشکیلات به کار گرفت. چنین به نظر می‌رسد که وی با وجود علم به باطل بودن عقاید این جریان، همچنان به تبلیغ و عضویت در آن ادامه داد، اما در اواخر عمر با مشاهده جنایت‌های فجیع مانند آنچه در خصوص زعیم‌الدوله به آن اشاره کردیم از بهائیت دلسرد و رویگردان شد و آن را ترک گفت.

■ **منابع:**

- شرح احوال جناب ابوالفضل گلپایگانی، ص۳.
- عبدالرسول نیز شیرازی، روزگار پهلوی اول، ج۲، شیراز: دریا ی نور، ۱۳۸۷، صص ۵۲-۵۱.
- عباس افندی، فراد، تهران: ایران در قرون ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری، تهران: زوار، ۱۳۷۸ش، ص۳.
- مانکچی‌فرزندلیموچی ملقب به درویش فانی از خانواده‌های پارسی بود که در اوایل صفویه از ایران به هند مسافرت کردند. او در ۱۲۳۰ق در شهر سورتا هند به دنیا آمد. در جوانی به خدمت ارتش انگلیسی هند درآمد و تحویلدار این ارتش گردید. چند سفر کوتاه به ایران داشت تا در رجب ۱۲۷۰ به نمایندگی «انجمن اکابر صاحبان پارسی بمبئی» به ایران آمد.
- روح‌الله محرابخانی، شرح احوال جناب میرزا ابوالفضل گلپایگانی، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۱۱ بدیع، صص ۵۷ و ۵۸.
- خاطرات زندگی صبحی و تاریخ بابی‌گری و بهائی‌گری، ص ۲۹۹، تورج امینی، ابوالفضل گلپایگانی در آینه اسناد، اسپانی-مادریه، بنیاد فرهنگی نحل، ۲۰۱۵، صص ۳۲ و ۳۳.
- روح‌الله محرابخانی، شرح احوال جناب میرزا ابوالفضل گلپایگانی، صص ۶۸، ۶۹، ۶۵ و ۱۵۸.
- اسدالله فاضل‌مازندرانی، ظهور الحق، ج۲، صص ۱۱۶-۱۱۵.
- اشراق خاوری زندگی، آثار و خاطرات، مادریه، بنیاد فرهنگی نحل، ۲۰۰۹م، صص ۱۰، ۱۱.
- محیط طباطبایی، ادامه بحث درباره ی نقطه‌الکاف، مجله گوهر، بهمن اسفند ۱۳۵۳- شماره‌های ۴۸-۴۷، صص ۹۶۱.
- ابودر مظاهری، بهائیت، ریزش‌ها و بحران‌های مداوم، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، شماره‌های ۴۸-۴۷، سال ۱۳، پاییز و زمستان ۱۳۸۷ش، صص ۲۵۵.
- حسن موقرب‌الویزی، بهاء‌الله شمس حقیقت، ترجمه مینو ثابت، ص ۱۶.
- خاطرات زندگی صبحی و تاریخ بابیگری و بهائی‌گری به کوشش هادی خسروشاهی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۶ش، ص۴۶.
- ابودر مظاهری، همان، ص ۲۵۸.
- روح‌الله محرابخانی، همان، صص ۴۰۴-۳۹۸.
- نورالدین چهاردهی، بهائیت چگونه پدید آمد؟، ص ۲۹۸.
- خاطرات صبحی، ج۲، ص ۵.
- فلسفه نیکو، ج۱، ص ۱۲۲.
- فلسفه نیکو، ج۲، ص ۸۳.
- مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران در قرون ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری، صص ۵۴ و ۵۵.